

نگاهی گذرا به کتاب «درد جاودانگی» اثر «میکل داونا مونو»

تا خدا هست...

عالم بالا و بازگشت به خدا، شالوده عمل، دن کیشوت در تراژدی - کمدی امروز اروپا، چالشگری داونا مونو با مرگ و درد جاودانگی و ترجمه پنهانور است.

این را هم گوشزد کنم در ابتدا برای خواندن این کتاب لازم است به عنوان یک کتابخوان با زبان فلسفه آشتی کنیم و به خودمان بگوییم که شاید خواندن این کتاب خیلی سریع پیش نرود؛ چرا که زبان و کلمات در قالب نوشتاری متفاوت از زبان محاوره بیان شده است اما وقتی درگیر و دار خواندن کتاب، عبارت‌های ژرف و عمیق چشم‌هایمان را می‌نوازد، برای ادامه مسیر، انگیزه از کتابخانه دلمان بیرون می‌آید و در تک‌تک صفحات خودنمایی می‌کند.

همچنین در کنار بیان دیدگاه‌های نویسنده، تشریح کوتاه تفکرات افراد بنام حوزه فلسفه، تاریخ و ادیان، غنای بیشتری برای درک مفاهیم مطرح شده به ما می‌دهد تا بدانیم آنها به مقوله آرزوی بی‌مرگی چطور نگاه می‌کنند و دنیای خود را بر صفحه ابدیت، چگونه رنگ‌آمیزی می‌کنند. به عنوان مثال در فصل اول کتاب عبارت جالبی درباره اسپینوزا توجهم را جلب کرد «به همان‌گونه که دیگران پادرد و دل‌درد و سردرد دارند؛ او خدادرد داشت. چه انسان ناشادی بود، چه هموعان ناشادی هستیم ما.»

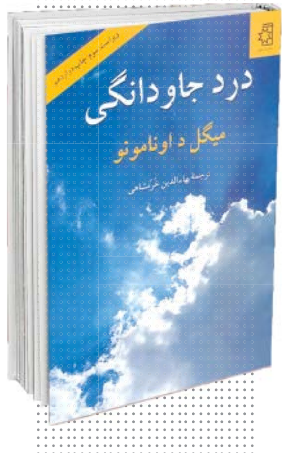
داونا مونو در بخش دیگری از کتاب به منشأ تاریخی همه ادیان در پرستش و حرمت نهادن به مردگان و جاودانگی اشاره می‌کند و از غزل‌های شاعران برای بیان حس انسان‌ها در بیان اهمیت نامیرایی بهره می‌گیرد تا بتواند مثال بیاورد که همه انسان‌ها به دنبال جاودانگی هستند؛ در نمونه‌ای از این اشعار، مطلعی از یک غزل از میکال دگوارا، شاعر درویش مسلک مکزیک آورده که می‌گوید:

خدایا عشق تو شد سرنوشتم

و گرنه نیست سودای بهشت

از سویی دیگر این فیلسوف برجسته در بخش دیگری از کتاب می‌گوید: «خیر چیزی است که آرزوی حیاتی ما را برآورده می‌کند و شر چیزی است که برآورده نمی‌کند. فلسفه به این معنا تراژدی حیات است، یعنی تاملی بر مفهوم تراژیک زندگی.»

روی هم رفته آن چه این اثر را متمایز از سایر کتاب‌های فلسفی می‌کند؛ تقارن و تشابه روحی نویسنده و مترجم است، ولعی شیرین برای بیان مفهوم ابدیت و جاودانگی به مخاطب، چیزی که در تمام ادیان از آن یاد شده و به زبان‌های مختلف فلسفه، شعر و ادبیات به آن پرداخته شده است تا انسان با تمام دل‌مشغولی‌ها و وابستگی به دنیای صنعت و مجاز، بداند جاودانگی نقطه شروع و پایان حیات بشر است و تا خدا هست، بی‌مرگی، شوق و آرزویی دست‌یافتنی است.



خیر چیزی است

که آرزوی حیاتی ما

را برآورده می‌کند

و شر چیزی

است که برآورده

نمی‌کند

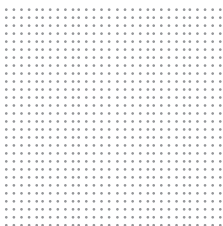
فلسفه به این

معنا تراژدی

حیات است، یعنی

تاملی بر مفهوم

تراژیک زندگی



انگلیسی به فارسی برگردانده شده و من توانستم چاپ سیزدهم و ویراست سوم آن را مطالعه کنم. ویراستار این کتاب نجمه شبیری است و انتشارات ناهید آن را منتشر کرده است.

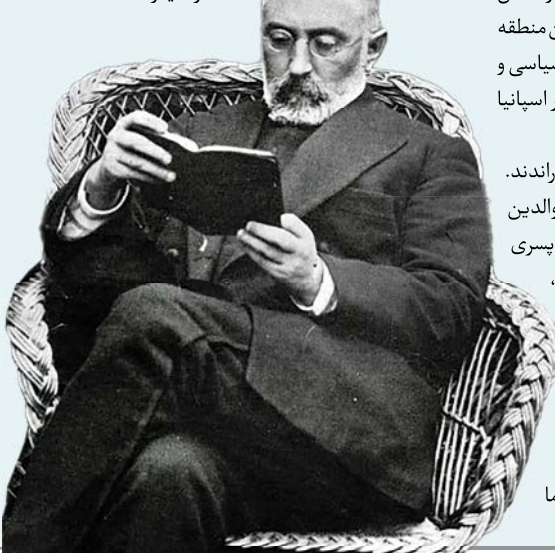
خواندن این کتاب فرصت مغتنمی برای مخاطبان عجول است؛ آنها که بی‌حوصله‌اند و مشکل بلع در درک مفاهیم فلسفی دارند؛ تا با نازک‌اندیشی‌های شاعرانه، درد‌های کهنه را از زیر خاک بیرون بکشند و برای درمان به خود فرصت دهند در گذران عمر، شربتی از جاودانگی را نوش جان کنند.

از جمله بخش‌های این کتاب شامل انسانی که گوشت و خون دارد، نخستین منزل، عطش جاودانگی، ماهیت کاتولیسیسم، بیچارگی عقل، ژرفنای بی‌پایان، عشق، رنج، شفقت و تشخیص یافتن، از خدا تا به خدا، ایمان، امید و خیرخواهی، دین، اساطیر

چند خط درباره «میکل داونا مونو»

مرگ پس از بحث و جدل بایک حقوقدان!

نگرانی‌های فلسفی وی فقط فعالیت‌های ذهنی و به عبارتی انتلکتوالی یا مجموعه‌ای عقلانی نیستند، بلکه همه عین زندگی وی هستند؛ زندگی که در نظر او هم چون پلی است میان تمایل به زیستن و اراده زیستن. او می‌گوید: «بگذار اندوه تو در سینه‌ات فاسد شود.» او سرانجام در ۲۱ دسامبر ۱۹۳۶ بر اثر سکته قلبی که پس از بحث و جدل با بارتلومو آراگون که یک حقوقدان با افکار فاشیستی بود، بر او عارض شد، از دنیا رفت.



در سال ۱۸۶۴ و در اواخر حکومت ایزابل دوم، ایالت باسک در گذر از اقتصاد روستایی به سوی صنعتی شدن بود. شهر بیلباو (در شمال اسپانیا) در اواخر قرن هجدهم از یک سو با جاذبه‌هایی از قبیل: سواحل زیبای ماهیگیری به ثروت رسید و از سوی دیگر تئاترها و مراکز فرهنگی خاص نظر توریست‌ها را به سوی خود جلب می‌کرد.

در سال ۱۸۶۰ شهر بیلباو ۱۸ هزار سکنه داشت. این شهر طی سال‌های (۱۸۰۸-۱۸۱۳) درگیر جنگ‌های کارلیست‌ها و اشغال فرانسه بود. فراز و نشیب‌های ناشی از درگیری‌های هادر این منطقه با مقاومت مردم پشت سر گذاشته می‌شد. اتفاقات سیاسی و مقاومت مثال‌زدنی ساکنان منطقه، به‌طور خاص در اسپانیا بسیار تاثیرگذار بود.

در این سال خانواده اونا مونو در این شهر روزگار می‌گذراندند. وی در ۲۹ سپتامبر سال ۱۸۶۴ در بیلباو متولد شد. والدین دن میگل ۱۷ سال اختلاف سنی داشتند. پدرش، پسرری بود که برای کسب مال به مکزیک رفته بود و مادرش، دختری که آسمانی جز آسمان بیلباو ندیده بود. هر چند ماریا سالومه تجارب دنیادیدگی همسرش را نداشت ولی در ۱۴ سالگی سختی بی‌پدری را چشیده بود و دوران پراشوب باسک را نیز تجربه کرده بود.

تمام آثار اونا مونو لبریز از نگرانی‌های فلسفی است اما

به قلم نوجوان

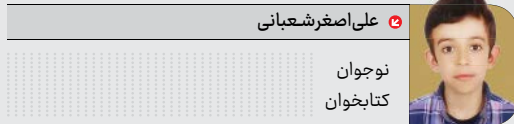
شاهزاده‌ای که نمی‌خواست گدایی کند

چاپ کرده، پر از قصه‌های قدیمی و شیرین است. در هفته گذشته جلد دوم این مجموعه را خواندم. جلدی که در آن ۱۷ قصه جذاب و شیرین از کتاب‌های فارسی قدیمی وجود دارد. کتاب‌هایی مثل مثنوی معنوی، کلیله و دمنه و بوستان سعدی. زینب علیزاده هم آنها را بازنویسی کرده است. به قول بابا بازنویسی یعنی ساده‌سازی کلمات. یعنی نویسنده کلماتی را انتخاب کرده که کمک می‌کند فهمیدن داستان برای ما بچه‌ها راحت‌تر شود. از میان ۱۷ قصه، از داستان «شاهزاده‌ای که نمی‌خواست گدایی کند» بیشتر خوشم آمد. داستان درباره شاهزاده‌ای است که به دلیل شورش در کشورش، از جارتک می‌کند. بعد چند روز وارد کشور روم می‌شود. او همه پولش را خرج کرده و حالا پولی برای خرید غذا یا جای استراحت ندارد.



دوست نداشت دستش را جلوی کسی هم دراز کرده و گدایی کند. وقتی بچه بود به کارگاه آهنگری قصر می‌رفت و کار کارگران را تماشا می‌کرد. دست به چیزی نمی‌زد؛ ولی با دقت همه چیز را نگاه می‌کرد که آهنگرها چطور با آهن وسیله‌های مختلفی مثل شمشیر، چاقو و چیزهای دیگر می‌سازند. شاهزاده همین‌طور که داشت فکر می‌کرد، صدای چکش آهنگری را شنید. چند مغازه جلوتر یک آهنگری بود و از آهنگر خواست که توی مغازه‌اش کار کند. آهنگر قبول کرد که اگر از کارش راضی بود، بگذارد آنجا بماند. شاید اگر روزی‌هایی که توی قصر بود و به کار آهنگران با دقت نگاه نمی‌کرد، الان از گرسنگی مرده بود. ادامه داستان را خودتان بخوانید تا بدانید برای شاهزاده چه اتفاقی می‌افتد.

بعضی از کارها به نظر ما بچه‌ها به درد نخور و بی‌فایده است اما در لحظه‌های حساس می‌توانند به ما کمک کنند. اگر این داستان بخواهد فقط همین پیام را به ما برساند، پیام مهمی است. ساده ولی مهم.



علی اصغر شعبانی

نوجوان

کتابخوان

چیزی تا آمدن فصل تابستان نمانده. شما برای امسال چه برنامه‌ای دارید؟ آیا تصمیم گرفتید یک کاری یاد بگیرید؟ این سوال‌هایی که پرسیدم، کاملاً به کتاب امروز ارتباط دارد. برویم سراغ کتاب این هفته.

وقتی قصه‌های قدیمی را می‌خوانم انگار بیشتر به من می‌چسبد. با نحوه زندگی مردم قدیم آشنا می‌شوم. تصاویر کتاب‌ها کمک می‌کند تا متوجه شوم لباس مردم قدیم چه شکلی بوده، شهر و کشورشان چطور بوده و چه کارهایی انجام می‌دادند.

مجموعه ۸ جلدی «قصه‌های پندآموز کهن» که انتشارات دانشوران آن را